

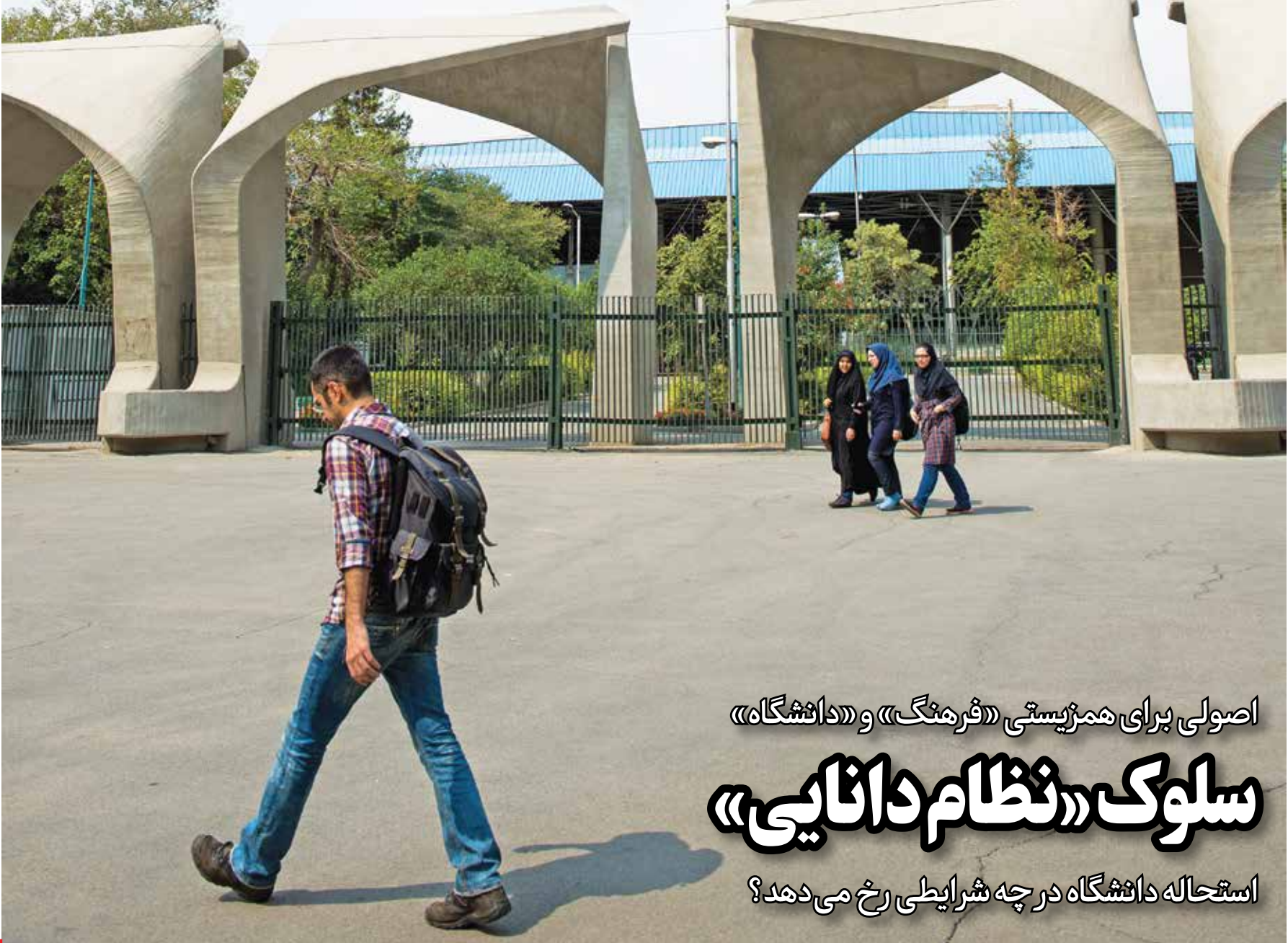


دیکتاتوری بدون سانسور!

طی روزهای گذشته برخی جشنواره‌های سینمایی و نمایشگاه‌های بین‌المللی کتاب و رویدادهای فرهنگی و هنری، هنرمندان روسی را تحریم کردند و مجامع مختلف سینمایی واکنش‌های متفاوتی در قبال تهاجم نظامی روسیه به اوکراین نشان داده‌اند.

زنی که ثابت کرد «عشق هرگز نمی‌میرد»

کتاب زندگینامه پروین سلگی همسر جانباز شهید سردار حاج میرزا محمد سلگی با عنوان «عشق هرگز نمی‌میرد» به قلم مونا اسکندری در انتشارات سوره مهر به چاپ رسیده است. «عشق هرگز نمی‌میرد» زنی را به تصویر می‌کشد که نماد صبر و وفاداری است.



اصولی برای همزیستی «فرهنگ» و «دانشگاه»

سلوک «نظام دانایی»

استحاله دانشگاه در چه شرایطی رخ می‌دهد؟

دکتر حمید پارسایا
رئیس دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه باقر العلوم (ع)
و عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی

برای تبیین رابطه بین «دانشگاه»، «دین» و «فرهنگ» ابتدا باید این سه واژه تئوریک را تعریف کنیم. گاهی این سه واژه را به عنوان یک «واقعیت تاریخی» بررسی می‌کنیم گاهی از این هم فراتر رفته و از «حقیقت» فرهنگ، دین و دانشگاه حرف می‌زنیم. وقتی «حقیقت» امور را مورد تأمل قرار می‌دهیم بر حق و باطل بودن مفاهیم متمرکز می‌شویم و از فرهنگ باطل و فرهنگ حق، دانشگاه حق و دانشگاه باطل، دین حق و دین باطل پرسش می‌کنیم، اما وقتی در مقام «واقعیت» حرف می‌زنیم، این مفاهیم را صرف نظر از اینکه حق یا باطل هستند به تأمل می‌گذاریم.

به منظور تبیین رابطه بین دانشگاه با دین و فرهنگ رویکردهای مختلفی را می‌توان به خدمت گرفت. برخی رویکردها، بویژه رویکردهای جامعه‌شناختی، این سه مفهوم را به عنوان حقیقتی مستقل از واقعیت تاب نمی‌آورند و اساساً آنها را برساختی می‌دانند که فراسویی ندارند. برخی درباره دین چنین اعتقادی دارند و دین را از سنخ ایدئولوژی می‌دانند. این در حالی است که دین یک حقیقت و یک شیوه برای زیست و زندگی است.

از فرهنگ هم تعاریف بسیار متعددی وجود دارد، فرهنگ برآمده از یک هویت جمعی و بین‌الادّهانی است به گونه‌ای که فضای زیست و حیات انسان‌ها با آن درآمیخته و به آن شکل می‌دهد، به تعبیری از سنخ معرفت، احساس و گرایش است. وقتی این معرفت، احساس و گرایش یک «هویت فردی» پیدا می‌کند، شاید بیشتر از فرهنگ در حوزه اخلاق موضوعیت پیدا کند، اما مادامی که به یک «هویت جمعی» بدل و به یک واقعیت مشترک بین انسان‌ها تبدیل شود، دیگر به حوزه فرهنگ و شیوه زیست، فکر و اندیشه وارد شده است. دین هم به معنای «عادت استقرار یافته» است. به تعبیری، شیوه‌ای که انسان‌ها بر اساس آن باهم تعامل و

زیست او به سمت چه عارضی است؟ علم هم همچون فرهنگ، سطوح مختلفی دارد البته وقتی واقعیت پیدا می‌کند، خود بخشی از فرهنگ به معنای عام می‌شود. فرهنگ وقتی که به صورت جریانی منسجم در جامعه حضور داشته باشد بالطبع، دانش‌هایی که لایه‌های پایین‌تر هستند یا دانشگاه، با فرهنگ تناسب پیدا خواهند کرد.

وقتی فرهنگ در سطح کلان، دانشگاه را حمایت می‌کند، بیان تئوریک و نظری ارزش‌ها و آرمان‌هایی را که با آنها زیست می‌کند به نوعی در نهاد دانشگاه، بازنمایی می‌کند. اگر تفسیر و هستی‌شناسی دانشگاه از جهان و عالم با آن تفسیری که فرهنگ عمومی با آن زیست می‌کند، تطابق نداشته باشد، دوام و بقای آن دانشگاه و حتی فراتر از اینها، تکوین آن دانشگاه ممکن نیست، اگر هم دوام آن دانشگاه ممکن شود در این فضا، به چالش کشیده می‌شود. اگر دانشگاه از یک اتوریته یا قدرتی بیرون از فرهنگ کمک بگیرد و بتواند یک «نظام دانایی» ایجاد کند، قطعاً به‌عنوان یک کانون بحران و چالش در درون فرهنگ ظاهر شده و به صورت مختلف به محل کشمکش بدل می‌شود که نهایتاً یا به استحاله فرهنگ یا به استحاله دانشگاه منجر خواهد شد. در این وضعیت، یکی از این دو یا هر دو (فرهنگ و دانشگاه) باید در تعاملاتشان تغییراتی را بپذیرند والا بدون همزیستی بین، تغییر و تحول، نخواهد بود.

اگر تفسیر و هستی‌شناسی دانشگاه از جهان و عالم، با آن تفسیری که فرهنگ عمومی با آن زیست می‌کند، تطابق نداشته باشد، دوام و بقای آن دانشگاه و حتی فراتر از اینها، تکوین آن دانشگاه ممکن نیست. اگر دانشگاه از قدرتی بیرون از فرهنگ کمک بگیرد و بتواند یک «نظام دانایی» ایجاد کند، قطعاً به‌عنوان یک کانون بحران و چالش در درون فرهنگ ظاهر شده و به صورت مختلف به محل کشمکش بدل می‌شود که نهایتاً یا به استحاله فرهنگ یا به استحاله دانشگاه منجر خواهد شد. در این وضعیت، یکی از این دو یا هر دو (فرهنگ و دانشگاه) باید در تعاملاتشان تغییراتی را بپذیرند والا بدون تغییر و تحول، همزیستی بین این دو ممکن نخواهد بود

وقتی از دانش به‌عنوان یک «واقعیت تاریخی» سخن می‌گوییم که در درون فرهنگ به‌وجود آمده باشد و تعاملات بین بخش‌های مختلف فرهنگ با بخش‌های مختلف دانشگاه به‌صورت طبیعی رخ داده باشد. اگر دانشگاه درون‌زا باشد و در چهارچوب فرهنگ خودش قرار بگیرد مسیر تولد و رشد دانشگاه در چهارچوب عوامل درونی این فرهنگ قابل تحلیل است. اگر این فرهنگ یک فرهنگی دینی و معنوی باشد و از یک «فرهنگ» پیش از هر چیزی ضروری است، پیوند و تعامل میان آنها است؛ چرا که در غیر اینصورت در جامعه ناهماهنگی‌های فزاینده‌ای ایجاد می‌شود.

«مکتوب حاضر، متن ویرایش و تلخیص شده «ایران» از سخنرانی حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر حمید پارسایا با عنوان نسبت «دانشگاه‌های یادین و فرهنگ» است که به‌صورت مجازی در اولین همایش «فرهنگ و دانشگاه در ایران» به همت مؤسسه مطالعات اجتماعی و فرهنگی ارائه شد.



ارائه دهد. مسعود آتشگران در این اثر پژوهشی کوشیده است از ادبیات راهگشا اما کمتر شناخته‌شده «هستی‌شناسانه» بهره برد. چرخش موضوعات این اثر بر کانون انسان و شناخت واحدهای تجربه درون‌انسانی است و نگارنده درصدد است روش بزرگان این سنت انتقادی را در رسمیت‌بخشی به متافیزیک انسانی دنبال کند.

بحران آلودگی هوا چقدر منشأ فرهنگی دارد؟

التهاب زیر پوست طبیعت

«مسئولیت‌پذیری» آدرس‌های پاک را به ما خواهد داد

در سال‌های اخیر، آلودگی‌های هوا و دیگر بحران‌های زیست‌محیطی، به‌بخشی ثابت و حتی عادی و جاری از زندگی ما بدل شده‌اند، نه تنها کم نشده‌اند گویی هر روز در مقیاس بروزشان، جدیدتر و بزرگ‌تر هم می‌شوند. دلایل بسیاری برای این وضعیت وجود دارد؛ دلایلی که در عملکرد ما ریشه دارند، هم عملکرد نظام حکمرانی و هم عملکرد مردم. آنچه که در این میان اهمیت دارد، نحوه سبک زندگی ما در دهه‌های اخیر است که منجر به زنجیره وسیعی از آلودگی‌ها در زیست‌جهان طبیعی و فرهنگی ما شده است. ریشه‌های این مسأله، تا حدی در جهان‌بینی ما و نظام ارزش‌های فرهنگی ما نهفته است. آنچه در زندگی مدرن ما، به عنوان یک مفروض مهم در نظر گرفته شده، تفکیک «طبیعت» از «انسان» است. به همین دلیل، طبیعت به عنوان «ماده‌ای در خدمت انسان» تعریف شده که تلاش ما انسان‌ها هم برای بهره‌برداری هر چه وسیع‌تر از آن است. نظم حکمرانی به دنبال استفاده حداکثری از منابع طبیعی است، بی‌آنکه نگران پیامدهای آن باشد (در این باره اگر به سرنوشت منابع آب و خاک و جنگل و منابع انرژی و... در دهه‌های اخیر توجه کنیم، شواهد بسیاری بر این میل به استثمار هرچه بیشتر منابع طبیعی و منابع انرژی دیده می‌شود).

از سوی دیگر، مسئولیت‌پذیری ما نسبت به فعالیت‌ها و سیاست‌هایی که در قبال خردمان و حتی در قبال طبیعت داریم، فراموش شده است. همه چیز در ذیل «سیاست مصلحت» برای تأمین نیازهای فوری انسان‌ها و جامعه مصرف می‌شود. نتیجه این روند، زنجیره‌ای از پیامدها و آثار مخربی است که در عرصه زیست‌محیطی دیده می‌شود. در این میان، آلودگی هوا را می‌توان به طور خاص در نظر گرفت؛ آنچه که حاصل الگوهای حمل و نقل، سرمایه‌ش و گرمایش، مصرف مواد مصنوعی (حاصل از فعالیت‌های مصرف سوخت در تأمین آنها) و به طور خلاصه، حاصل سبک زندگی ماست، وضعیت اسفبار زیست‌محیطی را برای ما رقم زده است. نتیجه‌اش آن شده که برخی آمارها، از مرگ حدود ۳۰ هزار ایرانی به خاطر آلودگی هوا خبر می‌دهند!

آمارهای مرگ و میر و سایر هزینه‌های آلودگی‌های محیط زیستی، بیانگر وضعیت بغرنجی است که نشان از عدم تمایل ما در اصلاح وضع موجود دارد. شاید عدد ۳۰ هزار نفر در سال برای برخی سیاستگذاران محیط زیست چندان مهیب نباشد، اما اگر آن را در توالی چندین سال و چندین دهه در نظر بگیریم، با یک فاجعه بزرگ انسانی مواجه می‌شویم. از این رو، مسأله آلودگی هوا، بخشی از یک جریان با فرایند بزرگ در زندگی ما ایرانیان است که می‌توان آن را سبک زندگی مخرب دانست؛ سبک زندگی که نه تنها پایدار نیست، بلکه بی‌توجه نسبت به پیامدهای بوم‌شناختی رویه‌هایش است و مسئولیتی هم در قبال این جریان گسترده تخریب منابع ندارد. بحران‌های محیط زیستی از جمله بحران آلودگی هوا، بیش از همه سویه‌های داخلی دارد و حاصل عملکرد مردم و حکمرانی در کلیت آن است، به عنوان مثال در کشوری که منابع گسترده‌ای از انرژی‌های تجدیدپذیر دارد، حجم بالای سوخت مازوت در سال‌های اخیر، بخشی از این نوع حکمرانی غیرمسئولانه نسبت به محیط زیست است. در این شرایط به نظر می‌رسد، منطق اصلی تدبیر امور، گذر زمان و اولویت‌های موقتی با هزینه‌های منافع و منابع پایدار کشور است. به همین سبب، حل بحران‌های محیط زیستی، قبل از هر چیز، نیازمند بازتعریف رابطه ما با خودمان و همچنین طبیعت است. طبیعت، نه به مثابه منبع استخراج، بلکه به مثابه بستر زندگی و کلیتی که ما نیز بخشی از آن هستیم، مد نظر است. از این منظر، این بازتعریف رابطه انسان و طبیعت، همراه با نوعی مسئولیت‌پذیری در الگوهای رفتاری فردی و نهادی در جامعه ما می‌تواند زمینه‌ساز تغییراتی باشد که در بلند مدت، منجر به کاهش آلودگی‌ها و هزینه‌های مستقیم و غیرمستقیم آن شود.

اقتصاد سیاسی ما در دهه‌های اخیر به سویی رفته است که رکن اصلی آن استثمار همه‌جانبه منابع طبیعی از نفت و گاز گرفته تا آب و خاک و هوا است. ریزگردهایی که نتیجه عملکرد ما در مدیریت منابع آبی است، آلودگی‌هایی که ناشی از مصرف بی‌رویه سوخت‌های فسیلی است و در سال‌های اخیر که مصرف مازوت هم به آنها اضافه شده است، و بی‌توجهی به پیامدهای بوم‌شناختی فعالیت‌های ما، در نهایت منجر به این موقعیت بغرنج شده است؛ موقعیتی که مستلزم بازاندیشی اساسی در سبک زندگی، سبک حکمرانی و نظام فرهنگی ما است. در غیر این صورت هزینه‌های بی‌توجهی‌ها، در خطر افتادن جان هزاران انسان است.

کافی است در ذهنمان تصور کنیم که روزانه بطور تقریبی و میانگین، صد نفر قربانی هوای آلوده در ایران می‌شوند؛ این فرآیند نه برای یک مدت کوتاه، که برای سال‌های سال است که جریان دارد و جریان خواهد داشت. این به معنای یک فاجعه انسانی آرام و بی‌صدا است. اما برای حل این بحران چه باید کرد، چه مقوله‌ای را باید محور بازاندیشی در این سیر و روال جاری زندگی کرد تا بتوان مسیر بحران‌ساز و فاجعه‌آفرین را اندکی تغییر داد؛ ایده محوری من در این نوشتار، احیا و محوریت‌بخشی به مفهوم «مسئولیت فردی و جمعی» در قبال زندگی و محیط زیست است. این مسئولیت‌پذیری نه تنها در قبال سایر انسان‌ها، بلکه در قبال طبیعت هم است. طبیعت امری بیرونی و بیگانه از ما نیست، انسان‌ها در قلمرو طبیعت هستند و زندگی می‌کنند. در این معنا، طبیعت، محیی است که فرهنگ ما در آن متجلی شده و استقرار یافته است. بازاندیشی مسئولانه در زندگی خودمان، ریشه در شرایطی دارد که نه تنها به پیامدهای رفتار خودمان نسبت به دیگران و طبیعت باید حساس باشیم، بلکه باید متعهدانه و مسئولانه در قبال اوضاع و احوال موجود و فرایندهای مخربی که در زندگی ما هستند، بکوشیم. به عبارت دیگر، باید در دو جهت مسئولیت‌پذیری در «میان مردم» و «نظام حکمرانی» ما وجود داشته باشد؛ جریان خطاهای گذشته و خسارت‌هایی که ایجاد کرده‌ایم و جلوگیری از ادامه و پویه‌های غلط که پیامدهای مخربی برای آینده منابع طبیعی خواهند داشت. آلودگی هوا، محیط زیست و... نشانه زندگی آلوده و اقتصاد آلوده ما است. برای پاک شدن هوا، باید شیوه‌های زندگی ما و شیوه‌های فکر و عمل ما هم پاک باشند.



دکتر حمید پارسایا
جامعه‌شناس و عضو شورای انانسان‌شناسی و فرهنگ

هستی‌شناسی پایداری

دکتر مسعود آتشگران
انتشارات سوره مهر

تاریخ انقلاب اسلامی ایران را می‌توان به مثابه روایتی از پایداری و مقاومت یک ملت بر سر موجودیت، استقلال و هویت خود قرائت کرد. این حقیقت در طول بیش از چهار دهه اخیر خود را به انحا و شیوه‌های گوناگون ظاهر کرده است؛ در دفاع جانانه در برابر تهاجم نظامی دشمن، در حفظ وحدت و یکپارچگی در برابر توطئه‌های پیچیده و فتنه‌های مهیب، در تعاون و همیاری در رنج‌ها و مصایب حاصل از بلایای طبیعی و سوانح غیرطبیعی، در تاب‌آوری شگفت‌آور در برابر سخت‌ترین فشارهای ظالمانه نظام سلطه جهانی و شرایط دشوار اقتصادی حاصل از آن و نهایتاً در زنده نگه

داشتن شعله ایمان و هویت دینی و محبت ولایی و... پژوهش حاضر تلاشی در حوزه نظریه‌پردازی علوم‌انسانی است که پدیده «پایداری» در ایران چهار دهه گذشته را موضوع بررسی خود قرار داده است تا با تبیین، توصیف و تحلیل پدیده اجتماعی‌گفت‌مان انقلاب و مقاومت، رهیافتی نظری برای تحول علوم‌انسانی